

غنی و فقیر در جهان

مقایسه‌ی فقر و غنا در مناطق مختلف جهان

نوشته‌ی: کوان. س. کیم^۱
برگردان: ف. م. هاشمی

۱- پیش‌گفتار:

طی دهه‌ی گذشته، به موازات تسریع روند جهانی شدن بسیاری از کشورها به منظور ارتقای توان رقابتی خویش در بازارهای جهانی، سیاست تجارت آزاد و تجدید ساختار اقتصادی را در پیش گرفتند. اما، طی این دوره، شکاف عمیقی از نظر آهنگ رشد اقتصادی و توزیع درآمد میان کشورهای جهان ایجاد شد. همان‌طور که از آمار و ارقام منتشره هویدا است، عملکرد شرق آسیا بسیار خوب بوده است. ضمن این که از آهنگ رشد بسیاری از کشورهای صنعتی و در حال توسعه‌ی جهان طی دوره‌ی مزبور کاسته شده و حتا در برخی حالت‌ها این کشورها دچار رکود شده‌اند. جالب توجه این که، رشد کند اقتصاد، با سقوط سطح زندگی محرومان همراه بوده است. حتا در کشورهایی که رشد سریع اقتصادی را تجربه کرده‌اند، نابرابری اجتماعی - اقتصادی تعمیق شده است. پروفیسور «هانس سینگر» از نخستین کسانی بود که اعلام کرد رشد سریع اقتصادی، به‌تنهایی موجب کاهش نابرابری درآمدها و تعدیل فقر نمی‌شود.

در این مقاله، سعی نگارنده بر آن است که تجربیات مختلف کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه را در زمینه‌ی فرورفتن در اقتصاد جهانی، رشد اقتصادی و توزیع درآمد مورد جمع‌بندی قرار دهد. کشورهایی که در این نوشتار مورد بحث قرار می‌گیرند،

۱. Kwan. s. Kim: استاد دانشگاه نتردام (ایندیانای آمریکا) - (مترجم).

برحسب موقعیت جغرافیایی خود، به اروپای غربی و آمریکای شمالی، اروپای مرکزی و شرقی، شرق آسیا، حاشیه‌ی صحرای آفریقا و آمریکای لاتین دسته‌بندی شده‌اند. سپس علل اختلاف درآمد میان این کشورها در چهارچوب ویژگی‌های منطقه‌ای آن‌ها تعریف و تبیین شده است. در بخش انتهایی نوشتار نیز رابطه‌ی میان رشد اقتصادی و توزیع درآمد براساس یافته‌های نگارنده مورد ارزیابی مجدد قرار می‌گیرد.

۲- گرایش‌های عمده در توزیع درآمد و فقر

از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، تولید ناخالص جهان بیش از هفت برابر شده است، ضمن این‌که تولید ناخالص سرانه‌ی دنیا سه برابر شده است. در این سال‌ها، شکاف درآمد میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، پیوسته تعمیق شده است. همچنین شکافی به نسبت عمیق نیز میان مناطق توسعه یافته‌ی جهان، پدیدار شده است. نابرابری درآمد میان مناطق مختلف جهان بسیار فاحش است. در این قسمت، گرایش‌های عمده در توزیع درآمد و فقر در مناطق مختلف جهان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف - دمکراسی‌های صنعتی: دمکراسی‌های صنعتی عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) از نظر توزیع درآمد، از وضعیت عادلانه‌تری نسبت به دیگر مناطق جهان برخوردارند. اما، از آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰، گرایش‌های متناقضی در زمینه‌ی توزیع درآمد در میان این کشورها نمودار شد. گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری با کشورهای در حال توسعه، در کنار پیشرفت‌های سریع فنی، تقاضا برای نیروی کار غیر ماهر را در این کشورها کاهش داد و این امر موجب سقوط سطح دستمزدها و بروز بیکاری ساختاری در اغلب کشورهای صنعتی جهان شد.

اکنون بیکاری به‌پدیده‌ای شایع در کشورهای صنعتی بدل شده است. انتظار می‌رود نرخ‌های دو رقمی بیکاری تا دهه‌ی اول سده‌ی حاضر، در کشورهایی چون فرانسه، آلمان، ایتالیا، کانادا، استرالیا و دیگر کشورهای صنعتی ظاهر شود.

از نظر توزیع درآمد، ایالت‌های متحد در میان جهان صنعتی از وضعیت ناعادلانه‌تری برخوردار است. نابرابری در توزیع درآمد در آمریکا به‌ویژه طی دهه‌ی ۱۹۸۰ رو به‌وخامت گذاشت و «ضریب جینی» (Gini Coefficient) در این کشور از ۳۶ درصد در سال ۱۹۸۰ فقیر و غنی بیش از هر زمان دیگری پس از جنگ جهانی دوم در آمریکا

تعمیق شد. در این دهه، تنها یک پنجم فوقانی از جامعه‌ی آمریکا افزایش درآمد را تجربه کرد و بقیه‌ی آمریکایی‌ها با کاهش درآمد واقعی خود روبه‌رو شدند. در آن سوی این طیف، ژاپن قرار دارد که در دوران پس از جنگ، یک رشد اقتصادی به‌نسبت عادلانه را پشت سر گذاشت و هنوز به‌لحاظ توزیع درآمد، عادلانه‌ترین کشور صنعتی جهان محسوب می‌شود. در تمامی سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ که ژاپن سریع‌ترین رشد اقتصادی را تجربه کرد، توانست همچنان گرایش به توزیع عادلانه‌ی درآمد را حفظ کند و ضریب جینی را در حد ۳۴ درصد ثابت نگاه دارد. در دهه‌ی ۱۹۸۰، سهم یک پنجم پایینی جامعه‌ی ژاپن از درآمد کشور بیش‌تر از هم‌تایان آن‌ها در کشورهای شمال و غرب اروپا و حدود دو برابر رقم مشابه در آمریکا بود.

کشور	سهم یک پنجم پایینی جامعه از درآمد	سهم یک پنجم بالایی جامعه از درآمد
فرانسه	۶/۳	۶/۴۸
انگلیس	۵/۸	۶/۸۱
ایتالیا	۶/۸	۶/۰۳
آلمان	۶/۸	۵/۶۹
ژاپن	۸/۷	۴/۳۱
آمریکا	۴/۷	۸/۹۱
میانگین	۶/۵	۶/۱۴

ب- اروپای شرقی و مرکزی: تصویر عمومی که کشورهای در حال گذار مرکز و شرق اروپا از اقتصاد خود ارایه داده‌اند، حاکی از افزایش چشم‌گیر نابرابری و فقر طی دوران بازسازی اقتصادی است. اگر چه آمار و ارقام ذکر شده در این جدول مستلزم برخی جرح و تعدیل‌هاست اما به‌وخامت گراییدن توزیع درآمدها و شاخص‌های فقر در این منطقه از جهان آن‌قدر فاحش است، که به‌نظر نمی‌رسد خطای آماری در جدول مزبور نقش چندانی در بیان حقیقت داشته باشد. رکود اقتصادی در روسیه و بلغارستان، عمیق‌تر از جمهوری چک، مجارستان و لهستان است. کشورهای اخیر که از رشد اقتصادی سریع‌تر

بر خوردارند، موفق شده‌اند سیاست تثبیت اقتصادی را با کامیابی بیش‌تر از دیگران دنبال کنند. استراتژی اصلی این کشورها، اصلاحات گام به گام اقتصادی و به حداقل رساندن پیامدهای سوء آن (از قبیل بیکاری و تعمیق نابرابری اقتصادی) است. اگرچه سطح مطلق نابرابری در منطقه (به‌استثنای روسیه) چندان بالا نیست، اما، فقر و نابرابری با سرعتی به‌مراتب بیش‌تر از کشورهایی چون چین در منطقه گسترش می‌یابد. تعمیق فقر و نابرابری در شرق و مرکز اروپا، حتا سریع‌تر از آن دسته از کشورهای آمریکای لاتین است که در گذشته از استراتژی جایگزینی واردات تبعیت می‌کردند.

جدول ۲ - توزیع درآمد و فقر در شرق و مرکز اروپا

کشور	ضریب جینی	افزایش از ۱۹۸۸	نرخ فقر ۱۹۹۳	نرخ فقر ۱۹۹۹
روسیه	۰/۴۸	۰/۱۴-۰/۲۴	۰/۳۸	-
لهستان	۰/۳۰	۰/۰۵۰	۰/۱۲	۰/۰۶
مجارستان	۰/۲۳	۰/۰۲	۰/۰۲	۰/۰۱
چک	۰/۲۷	۰/۰۸	۰/۰۱	۰
اسلونی	۰/۲۸	۰/۰۴	۰/۰۱	۰
استونی	۰/۳۹	۰/۱۶	۰/۲۳	-
بلغارستان	۰/۳۴	۰/۱۱	۰/۳۳	۰/۰۲

ج - حاشیه‌ی صحرای آفریقا: هیچ منطقه‌ای از جهان در حال توسعه، فقیرتر از حاشیه‌ی صحرای آفریقا نیست. مهم‌ترین نگرانی در منطقه، هم‌چنان مساله‌ی بقای انسانی است. امروزه، بدی تغذیه و بیماری بیش از ۳۰ سال قبل، از مردم منطقه قربانی می‌گیرد، بیش‌تر کشورهای این منطقه، استراتژی اصطلاحات اقتصادی و سیاست‌های تعدیلی را در پیش گرفته‌اند. اما، این سیاست‌ها نیز تاکنون نتوانسته است از بارسنگین فقر و بیماری در منطقه بکاهد.

در جدول ۳، برخی ارقام مربوط به درآمد واقعی چند کشور منطقه (که دسترسی به اطلاعات و ارقام آن‌ها ممکن بود) گنجانده شده است. در این جدول، از قدرت خرید که بر مبنای تولید ناخالص سرانه محاسبه شده است، به‌عنوان ابزاری برای مقایسه‌ی

سطح زندگی در کشورهای منطقه استفاده شده است. ضمن این که شاخص سطح درآمد در آمریکا صد فرض شده است. مقایسه‌ی سطح زندگی در این منطقه با سطح زندگی در آمریکا، شگفت‌انگیز و تاسف‌آور است. اگرچه سطح نابرابری در منطقه چندان بیش‌تر از دیگر مناطق در حال توسعه‌ی جهان نیست، اما سطح درآمد در ۱۲ کشور این منطقه به‌مراتب پایین‌تر از دیگر نقاط جهان است. به‌عنوان مثال، نرخ خودکفایی (در منطقه، در مورد اقلامی چون غله، از ۹۷ درصد در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۱ به ۸۶ درصد در پایان سده‌ی گذشته رسید. در نتیجه، ۱۷۵ میلیون آفریقایی طی این سال‌ها دچار گرسنگی و قحطی شدند. این در حالی است که میانگین نرخ خودکفایی برای همه‌ی کشورهای در حال توسعه طی دوره‌ی مزبور ۹۱ درصد بود.

جدول ۳ - سطح زندگی و توزیع درآمد در منطقه‌ی صحرای آفریقا

کشور	قدرت خرید براساس تولید ناخالص سرانه (آمریکا = ۱۰۰)		ضریب جینی
	۱۹۸۷	۱۹۹۹	
رواندا	۳/۸	۱/۳	۰/۲۹
تانزانیا	۲/۶	۲/۴	۰/۳۸
اوگاندا	۵	۵/۴	۰/۴۱
ماداگاسکار	۳/۱	۲/۵	۰/۴۳
نیجر	۳/۸	۳	۰/۳۶
کنیا	۵/۷	۵/۱	۰/۵۸
نیجریه	۴/۳	۴/۶	۰/۳۸
زامبیا	۴/۱	۳/۳	۰/۴۶
غنا	۷/۹	۷/۹	۰/۳۴
موریتانی	۶/۴	۶/۱	۰/۴۲
زیمبابوه	۸/۷	۷/۹	۰/۵۷
سنگال	۷/۳	۶/۱	۰/۵۴
ساحل عاج	۸/۳	۵/۳	۰/۳۷
لسوتو	۱۴/۴	۱۴/۴	۰/۵۶

انتظار می‌رود با اجرای برنامه‌ی لیبراسیون اقتصادی عقبگرد اقتصادی اغلب کشورهای آفریقایی در سال‌های آینده نیز ادامه پیدا کند. اجرای قرارداد جدید تعرفه و

جدول ۴ - توزیع درآمد میان اقشار مختلف اجتماع

کشور	درآمد اقشار پایینی	درآمد اقشار پایینی به بالایی	ضریب جینی	
			دوره	تغییر
آرژانتین	۱/۴۰	۱۳/۱۱	۱۹۹۹-۱۹۸۰	۰/۴۷-۰/۴۱
بولیوی	۰/۵۲	۱۸/۳۷	۱۹۹۹-۱۹۹۶	۰/۵۲۸-۰/۵۱۸
برزیل	۰/۵۶	۲۷/۴۵	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۶۳-۰/۵۹
شیلی	۰/۸۱	۱۵/۷۷	-	-
کلمبیا	۰/۵۸	۱۸/۱۴	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۵۱-۰/۵۳
کاستاریکا	۰/۸۴	۱۰/۱۸	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۴۶-۰/۴۷
هندوراس	۰/۲۸	۱۷/۷۱	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۵۹-۰/۵۵
مکزیک	۰/۷۹	۱۴/۴۷	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۵۹-۰/۵۰
پاناما	۰/۶۴	۱۸/۱۹	۱۹۹۹-۱۹۷۹	۰/۵۶-۰/۴۰
پاراگوئه	۰/۶۵	۱۱/۲۵	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۳۹-۰/۴۵
اروگوئه	۰/۵۱	۷/۸۳	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۴۲-۰/۴۳
ونزوئلا	۰/۷۱	۱۱/۸۹	۱۹۹۹-۱۹۸۹	۰/۴۴-۰/۴۳

تجارت موجب برهم خوردن تراز بازرگانی این کشورها خواهد شد. کسری بازرگانی کشورهای آفریقایی به ویژه اگر تعرفه‌های ترجیحی موجود برای منطقه برچیده شود، به سطح نگران کننده‌ای خواهد رسید. کشورهای وارد کننده‌ی مواد غذایی در منطقه، از افزایش جهانی بهای این اقلام (در نتیجه‌ی کاهش سوبسیدهای اروپایی) به شدت صدمه خواهند دید، همچنین با اجرای قوانین جدید سازمان تجارت جهانی، انتظار می‌رود صادرات نساجی آفریقا دچار وقفه و آسیب شود.

د - آمریکای لاتین: دگرگونی‌های پس از جنگ در آمریکای لاتین، با شکاف عمیق درآمدها در منطقه آغاز شد. براساس آمار و ارقام موجود، ضریب جینی برای کشورهای منطقه در مقایسه با دیگر مناطق در حال توسعه‌ی جهان بسیار بالاتر است: برزیل ۰/۵۶۸، کلمبیا ۰/۶۱۸، مکزیک و ونزوئلا ۰/۵۰۰ و پرو ۰/۵۶۸. در سراسر آمریکای لاتین، زحمتکشان فقیر، فقیرتر نمی‌شوند اما، نسبت به اقشار بالایی جامعه، از مزایای رشد اقتصادی به مراتب کم‌تر بهره‌مند می‌شوند.

همان‌طور که از جدول ۴ هویداست، بحران دهه‌ی ۱۹۸۰، وضعیت توزیع درآمد را در اغلب کشورهای منطقه وخیم‌تر کرد. به‌عنوان مثال، طی این سال‌ها، طبقات

پایین و متوسط جامعه هیچ سهمی از افزایش درآمدها نبردند در حالی که گروه فوقانی جامعه بیش از ۵۰ درصد این درآمدها را به خود اختصاص داد. در برزیل، ونزوئلا، و آرژانتین نیز، الگوی مشابهی از کاهش درآمدهای واقعی جریان داشت که سنگینی بیش از پیش بار زندگی بر دوش فقرا از نتایج آن بود. ساختارهای توزیع درآمد در آمریکای لاتین، اکنون به مراتب ناعادلانه‌تر از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ است.

افزایش بی‌عدالتی در دهه‌ی بدهی‌ها، افزایش فقر را به دنبال داشت، به تقریب چهل میلیون نفر به صفوف رسمی فقر پیوستند و در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ بردامنه‌ی فقر در آمریکای لاتین بیش از ۴۳ درصد افزوده شد. تنها در برزیل، نرخ فقر از ۲۴ به ۳۹ درصد رسید و تعداد فقرای این کشور از مرز ده میلیون نفر گذشت. در مکزیک، شاخص فقر از ۴۰ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۵۴ درصد در پایان سده رسید و حداقل دستمزد واقعی در مناطق شهری این کشور بیش از ۲۶/۶ درصد کاهش پیدا کرد. بهبود اقتصادی اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، رشد اقتصادی را در منطقه تقویت کرد اما، درآمد واقعی ۴۰ درصد پایینی جامعه در بیش‌تر کشورهای آمریکایی لاتین زیرخط فقر باقی ماند و درآمد اقشار بالایی جامعه در حد ۸ تا ۲۷ برابر اقشار پایینی جامعه حفظ شد (جدول ۴) این رقم بسیار بالاتر از میانگین دیگر مناطق در حال توسعه‌ی جهان است.

جدول ۵ - درآمد و توزیع آن در منطقه‌ی آسیا - پاسیفیک

کشور	تولید ناخالص سرانه (دلار)	میانگین نرخ رشد GDP	سال	سهم ۱/۵ پایینی جامعه از درآمد	سهم ۱/۵ بالایی جامعه از درآمد	دوره	درصد فقر	ضریب جینی
چین	۳۷۰	۱۰/۱	۱۹۹۹	۶/۲	۴۷	۱۹۹۹	۱۱/۶۱۰/۸	۰/۲۲۹
هنگ‌کنگ	۱۳۲۰۰	۷/۲	۱۹۹۰	۵/۴	-	-	-	-
کره جنوبی	۶۳۴۰	۹/۹	۱۹۹۳	-	۴۸/۹	۱۹۹۲-۸۲	۱۴/۱۸۳	۰/۲۹۱
سنگاپور	۱۲۸۹۰	۶/۳	۱۹۹۸	۵/۱	۴۸/۹	۱۹۹۷-۸۷	۴۲/۴۳۶/۱	۰/۴۳۹
تایلند	۱۵۸۰	۷/۸	۱۹۹۷	۴/۵	۵۶	۱۹۹۹-۹۰	۱۲/۶۶/۱	۰/۵۰۸
مالزی	۲۴۹۰	۵/۲	۱۹۹۷	۴/۶	۵۱/۲	۱۹۹۵-۹۹	۴۵/۷۲۶/۶	۰/۲۹۳
ندونزی	۶۱۰	۵/۵	۱۹۹۵	۸/۸	۴۱/۳	۱۹۹۵-۹۹	-	-
فیلیپین	۷۴۰	۱	-	۵/۵	۴۸	۱۹۹۵-۹۹	-	۰/۳۳۴
تایوان	۹۰۷۰	۸/۵	-	-	-	-	۳۴-۲۸/۹	-

به نظر می‌رسد، افزایش فقر در آمریکای لاتین، در ارتباط مستقیم با کاهش دهه‌ی ۱۹۸۰، سطح دستمزدهای واقعی در کل منطقه، ۱۵ درصد در بخش خصوصی، و ۳۰ درصد در بخش عمومی کاهش پیدا کرد. این در حالی است که بر سطح اشتغال در این دو بخش طی دوره‌ی مزبور، بیش از ۳ درصد افزوده شد. اشتغال در بخش غیررسمی اقتصاد شهری، بیش از ۵۵ درصد افزایش یافت اما، درآمد واقعی در این بخش، ۴۳ درصد کاهش پیدا کرد.

وضع در مناطق روستایی آمریکای لاتین چندان بهتر از مناطق شهری نیست. لیبرالیزاسیون تجارت در مکزیک که پس از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ به اجرا درآمد، بیش از چهل درصد از کسب و کار کوچک روستایی را با ورشکستگی و نابودی روبه‌رو ساخت.

۵- منطقه‌ی آسیا - پاسیفیک: فقدان آمار و ارقام صحیح، ارزیابی دقیق و جامع از توزیع درآمد در منطقه را دشوار می‌سازد. اما، داده‌های آماری پراکنده‌ای که در دست است نشان می‌دهد که منطقه‌ی آسیا - پاسیفیک، در مجموع در کاهش فقر مطلق، از دیگر مناطق جهان موفق‌تر بوده است. اما، در عین حال، تفاوت عمیقی میان کشورهای این منطقه از قبیل، کره‌ی جنوبی، تایوان، سنگاپور، هنگ‌کنگ، تایلند، اندونزی، مالزی، فیلیپین و چین وجود دارد. به‌عنوان مثال، طی دهه‌ی ۱۹۹۰، مالزی، اندونزی و سنگاپور، گام‌های بلندی در جهت کاهش نابرابری‌ها و تعدیل فقر برداشتند در حالی که در همین دوره، نابرابری‌های اقتصادی در چین و تایلند تعمیق شد. چین از سال ۱۹۷۶ به‌بعد، با رشدی اعجاب‌آور روبه‌رو بود و نرخ‌های دو رقمی رشد را تجربه کرد اما، استراتژی توسعه در این کشور که حول محور توسعه شهری (به‌ویژه شهرهای ساحلی) تنظیم شده، موجب بروز شکاف عمیق درآمد میان شهرها و روستاها شده است.

۳- علت تفاوت‌های منطقه‌ای

کره‌ی جنوبی، نمونه‌ی کشوری است که دوران گذار به‌دمکراسی سیاسی و لیبرالیزاسیون اقتصادی را به‌سرعت طی کرد. توزیع درآمد در کره، مانند تایوان، در مراحل نخست صنعتی شدن به‌خوبی و به‌نسبت عادلانه صورت می‌گرفت، زیرا تاکید دولت برگسترش صنایع کاربر و صادراتی بود، اما از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ وضع رو

به‌وخامت گذاشت. در این زمان، دولت کره سیاست انجماد دستمزدها و حمایت از تاجران را در پیش گرفت. در نتیجه توزیع درآمدها، پس از یک دوره‌ی کوتاه بهبود در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، به آرامی روبه‌وخامت گذاشت و این سیر نزولی در تمامی سال‌های این دهه ادامه پیدا کرد. در دهه‌ی ۱۹۹۰، نابرابری درآمدها، به‌شدت احساس شد، ضمن آن که شاخص مربوط به فقر مطلق در کشور کاهش پیدا کرد.

نسبت سهم یک پنجم فوقانی جمعیت کره از درآمد ملی، به‌سهم یک پنجم تحتانی طی دهه‌ی ۱۹۹۰ در حدود میانگین ۷/۲۷ ثابت باقی ماند. این در حالی است که رقم مزبور برای کل آسیا به‌مراتب کم‌تر از این رقم بود. خلاصه این‌که، توزیع درآمد میان مناطق درحال توسعه‌ی جهان از تنوع و تفاوت فراوان برخوردار است. برخلاف کشورهای شرق آسیا که از اصل رشد اقتصادی بدون فدا کردن عدالت اجتماعی پیروی می‌کنند، نابرابری درآمد و فقر در کشورهای در حال گذار شرق و مرکز اروپا و نیز بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا بیداد می‌کند. بی‌عدالتی در توزیع درآمد، علت اصلی بروز تنش‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی در اغلب نقاط جهان به‌شمار می‌رود.

علت‌های نهفته در ورای این نابرابری و فقر، بسیار پیچیده و خاص هر کشور است. هر کشور دارای مجموعه‌ای خاص از دینامیسم‌هایی است که در میان آن‌ها عامل‌های اجتماعی - اقتصادی نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کند. در این قسمت از مقاله‌ی حاضر، آن دسته از عامل‌های ساختاری خاص مناطق را که به‌تغییر در توزیع نسبی و مطلق درآمد می‌انجامد، برمی‌شماریم:

الف - جهان صنعتی: هیچ توضیح واحد و جهانشمولی برای رشد نابرابری‌ها در جهان صنعتی وجود ندارد. اما، آنچه که از ادبیات اقتصادی متاخر جهان در این زمینه مستفاد می‌شود، علت این پدیده را باید در تغییر بازارهای ملی کار و سرمایه جستجو کرد که هر روز بیش‌تر از روز پیش در زمینه‌ی تکنولوژی، تجارت و حرکت سرمایه، وابسته به‌بازارهای جهانی می‌شوند.

نخستین دلیل آن است که «جهانی شدن شکاف میان کار و سرمایه را تعمیق می‌کند. تشدید رقابت جهانی، بنگاه‌های داخلی را وادار می‌کند که تکنولوژی جدید را به‌کار

گیرند و این امر ضمن آن که تقاضا برای نیروی کار ماهر را افزایش می‌دهد، سرمایه‌داران را وادار می‌دارد که در جست‌وجوی قطب‌های کار ارزان در کشورهای رو به توسعه برآیند و هرچه منبع تولید داخلی بیش‌تر به‌خارج از مرزهای ملی منتقل شود، مواضع نیروی کار داخلی نیز بیش‌تر تضعیف و تحرک سرمایه تسهیل می‌شود. بنابراین پیامد ناگزیر «جهانی شدن»، افزایش سود در مقایسه با دستمزد و تمرکز روزافزون اشتغال در مشاغل تخصصی‌گران قیمت و صنایع خدماتی با دستمزد ارزان است.

زیانی که کارگران کشورهای صنعتی از این روند متحمل می‌شوند تا حدودی به‌وسیله‌ی صاحبان ثروت جبران می‌شود. این مورد، به‌خصوص در اقتصاد نئولیبرالی آمریکا و انگلیسی به‌وضوح مشاهده می‌شود. به‌موازات اجتماعی شدن سرمایه، نیروی کار ماهر سهم بیش‌تری از سود را به‌خود اختصاص می‌دهد اما، بخش عمده‌ی درآمد کارگرانی را که مهارت کم‌تری دارند، همچنان دستمزد ناچیز دریافتی آن‌ها تشکیل می‌دهد.

اقتصاد جهانی نیز تا حدودی وابسته به‌بازارکار داخلی کشورهاست، علت این مساله نیز استفاده از تکنولوژی‌های کاراندوز و تغییر عادات مصرفی به‌سوی اقلام تکنولوژی‌بر و روی گرداندن از اقلام سنتی است که خود موجب تعمیق شکاف میان نیروی کار ماهر و غیرماهر می‌شود. خروج فزاینده‌ی سرمایه از کشورهای صنعتی به‌سوی کشورهای در حال توسعه، افزایش بیکاری کارگران غیرماهر را در جهان صنعتی موجب می‌شود. بنابراین، جریان آزاد سرمایه و نیروی کار، در کنار تغییرات عمیق تکنولوژیک، گرایش نزولی را در تقاضا برای نیروی کار غیرماهر تشدید کرده و تقاضا برای نیروی کار ماهر را در صنایعی که به‌تکنولوژی پیچیده مجهز بوده و ارزش افزوده‌ی بالایی تولید می‌کنند، افزایش می‌دهد.

ب - مناطق در حال توسعه: همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، کشورهای منطقه‌ی آسیا - پاسیفیک، بهتر از دیگر مناطق جهان خود را با اقتصاد جدید جهانی تطبیق داده‌اند. استراتژی «برونگرانه»ی آن‌ها به‌ارتقای توان صادراتی ایشان کمک فراوان کرده و قابلیت این کشورها را در برخورد با تغییرات و نوسان‌های بازار جهانی افزایش داده است. اما، مدل شرق آسیا، به‌ما می‌گوید که رشد اقتصادی جهان را از نظر نیل به‌عدالت و تعدیل

فقر، ناشی از نقش متفاوتی می‌دانند که دولت ایفا می‌کند.

به‌طور کلی کشورهای شرق آسیا، بر تعدیل فقر بیش از کاهش بی‌عدالتی و نابرابری تاکید می‌کنند. یک بررسی انجام‌شده بر روی برخی از این کشورها نشان می‌دهد که رشد سریع اقتصادی، موجب کاهش فقر شده و توجه به فقرا و محرومین را افزایش داده است. مهم‌ترین عامل در کاهش فقر، استراتژی دولت‌های شرق آسیا در مورد بها دادن به سرمایه‌ی انسانی و تحت حمایت قرار دادن فقرای روستایی و صنایع کوچک بوده است.

در سنگاپور، اندونزی و مالزی، مهم‌ترین هدف‌های کلان اقتصادی، تثبیت قیمت‌ها و نرخ ارز بود که با تدابیر فقر ستیزانه‌ی دیگر همراه شد. این سیاست‌ها موجب توزیع به‌نسبت عادلانه‌ی درآمدها و تعدیل فقر در کشور شد. در مالزی، سیاست قومی دولت، نقش حیاتی در برخورد با مسأله‌ی فقر ایفا کرد. در این سیاست، توجه خاص به رفاه اقتصادی قوم «مالای» مبذول شد. این قوم، به‌لحاظ سنتی، اکثریت فقرای کشور را شامل می‌شد. ارایه‌ی خدمات گسترده‌ی آموزش و بهداشتی، پرداخت سوبسیدهای روستایی و دنبال کردن برنامه‌های توسعه‌ی زیربنایی، مالزی را به جامعه‌ای عدالت‌جو تبدیل کرده است که ضمن تعقیب هدف‌های عدالت‌طلبانه‌ی خود، رشد اقتصادی را نیز فدای این هدف‌ها نکرده است.

صرف‌نظر از دخالت دولت، جنبش‌های اجتماعی و کارگری نیز نقش بسیار مهمی در بهبود وضعیت اقشار محروم جامعه ایفا می‌کنند. در تمامی سال‌های پایانی سده‌ی بیستم که رژیم غیرنظامی در مالزی بر روی کار آمد، جنبش‌های کارگری (که برخی مواقع اشکال خشونت‌آمیز نیز به‌خود می‌گرفت) یک لحظه قطع نشد. این جنبش‌ها توانستند امتیازات بسیار مهمی از دولت و مدیران بنگاه‌های تولیدی بگیرند.

اما، همه‌ی کشورهای پیشرفته‌ی شرق آسیا، در کاهش نابرابری و فقر موفق نبوده‌اند. به‌عنوان مثال، چین و تایلند به‌رشد سریع اقتصادی نایل شده‌اند اما، دستیابی به‌این رشد به‌قیمت تعمیق نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی حاصل شود و تاثیر چندانی بر تعدیل فقر نداشته است. مزایای سیاست «درهای باز» چین، تنها به‌چند شهر ساحلی این کشور محدود شده است. این امر، شکاف درآمد میان مناطق مختلف این کشور را

تعمیق کرده است. به علاوه، تنها به بنگاه‌های بزرگ دولتی و شرکای خارجی آن‌ها اجازه داده می‌شود که الگوی «اقتصاد اجتماعی بازار» را پیاده کنند. در این شرایط، سرمایه گذاران خارجی و شرکای قدرتمند داخلی آن‌ها، از سیاست لیبرالیزاسیون اقتصادی چین بهره‌مند می‌شوند. ضمن این‌که بنگاه‌های کوچک و شهروندان عادی این کشور از مزایای آن بی‌بهره می‌مانند. در تایلند نیز نخبگان تجاری به‌طور سنتی اهرم اقتصاد کشور را در دست دارند. دولت تایلند که یک لحظه از فشار این گروه دارای نفوذ، احساس فراغت نمی‌کند، امکان آن را نمی‌یابد که منافع فقرا و محرومان را نیز مدنظر قرار دهد.

در دیگر مناطق دنیا، کشورهای در حال گذار شرق و مرکز اروپا با چالش‌هایی سهمگین در سازگاری خویش با اقتصاد جهانی روبه‌رو هستند. تغییرات ساختاری، نه تنها نهادهای سیاسی وزیر ساخت اقتصادی این کشورها را در بر گرفته، بلکه بانک‌ها و صنایع را نیز شامل شده است. اما، مهم‌تر از همه، تغییراتی است که در قواعد بازی جریان دارد. به‌علت وسعت و گسترش تغییرات نظام‌مند و ابعاد ناب مانی‌های کلان اقتصادی (افزایش بیکاری، تورم، بی‌عدالتی و فقر) مقایسه‌ی کشورهای این منطقه با دیگر مناطق جهان، کاری بس دشوار و عبث می‌نماید.

آن دسته از کشورهای آفریقایی و آمریکایی که در گذشته از سیاست جایگزینی واردات تبعیت می‌کردند، اکنون برای تطبیق خود با سیستم سرمایه‌داری جهانی، راهی دراز پیش روی دارند، آن‌ها هنوز باید اصطلاحات ساختاری گسترده‌ای را (به‌ویژه در سطح کلان اقتصادی) از سر بگذرانند. این اصلاحات، به‌ناچار موجب بیکاری گسترده و تعمیق شکاف درآمدها می‌شود.

گسترش فقر در منطقه‌ی حاشیه‌ی صحرای آفریقا، از یک معضل ساختاری ناشی می‌شود. دولت‌های این منطقه از جهان، در مقایسه با دیگر مناطق، از توانایی و ظرفیت کم‌تری در زمینه‌ی عرضه‌ی خدمات آموزشی و بهداشتی و توسعه‌ی زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی لازم برای توسعه‌ی پایدار بهره‌مند هستند. سطح مطلق منابع این کشورها برای مبارزه با فقر کافی نیست. تخصیص بخش اعظم همین منابع اندک به نخبگان انگشت‌شمار و مقام‌های فاسد دولتی، وضع را بدتر می‌کند. فقر در آفریقا خصلتی روستایی دارد. (حدود ۶۰ درصد جمعیت این قاره را روستاییان تشکیل

می‌دهند)، کشاورزان دسترسی چندانی به اعتبارات ندارند و عدم اجرای اصلاحات ارضی ایشان را با کمبود زمین کشاورزی روبه‌رو ساخته است. علت اصلی فقر پایدار در آمریکای لاتین را باید در ناکامی ناشی از تبعیت از سیاست دیرپای جایگزینی واردات جست‌وجو کرد. در دهه‌های پایانی سده بیستم، کشورهای مقروض آمریکای لاتین سیاست‌های انقباضی را در پیش گرفتند. حاصل این سیاست‌ها، افزایش چشم‌گیر فقر و بیکاران بود. سطح زندگی اقشار متوسط جامعه نیز به شدت سقوط کرد. کاهش مکرر ارزش پول و پیامدهای تورمی آن به شدت بر زندگی کارگران غیرماهر و خود اشتغال ضربه وارد آورد.

بنابراین، مهم‌ترین چالشی که هم‌اکنون رویاروی کشورهایی که پیش‌تر از سیاست درون‌نگرانه تبعیت می‌کردند قرار دارد، ادغام در اقتصاد جهانی است که لازمی آن نیز پایه‌گذاری یک صنعت صادراتی تولیدکننده فرآورده‌های ارزشمند و قابل رقابت در بازارهای جهانی است. اما، بی‌تناسبی‌های ساختاری برجای مانده از گذشته، هم‌چنان مانع نیل به این هدف می‌شود. آزدسازی و تثبیت اقتصادی، تنها نخستین گام در راه نیل به توانایی صادراتی محسوب می‌شوند. تجدید ساختار صنعتی، ایجاد زیرساخت‌های مادی لازم و توسعه نیروی کار ماهر و انعطاف‌پذیر، از دیگر ضروریات نیل به هدف مزبور است. هرچه ادغام در بازارهای جهانی دیرتر انجام شود، بر ابعاد نهادین و زیرساختی مشکل بیش‌تر افزوده می‌شود.

تاکنون در این بحث به ابعاد تجاری روند جهانی شدن کم‌تر پرداخته‌ایم. باید پیامدهای جابه‌جایی آزدانه‌ی سرمایه در فراسوی مرزها، با دقت بیش‌تری مورد بررسی قرار گیرد. گریز سرمایه از کشورهایی که سطح دستمزد در آن‌ها بالاست، به سوی کشورهای در حال توسعه با سطح نازل دستمزد، در این کشورها ایجاد اشتغال می‌کند و بنابراین در نظریه، باید موجب کاهش نابرابری و فقر شود. اما، تجربه، عکس این فرضیه را نشان می‌دهد. افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در اغلب کشورهای در حال توسعه، تقاضا برای نیروی کار ماهر («ماهر») بامعیار کشور میزبان را در این جوامع افزایش داده و موجب تعمیق شکاف درآمدها می‌شود.

۴- توزیع درآمد و رشد اقتصادی: ارتباط جدید

در بخش قبل، تجربیات مناطق مختلف جهان را در زمینه‌ی رشد اقتصادی، نابرابری و فقر با یکدیگر مقایسه کردیم. در این بخش از مقاله، به‌گرایش‌ها و الگوهای جدید در زمینه‌ی رابطه‌ی رشد اقتصادی و توزیع درآمد در مقیاس جهانی، می‌پردازیم. برای ملموس شدن بحث، تاثیر توزیع درآمد بر رشد اقتصادی، از تاثیر رشد اقتصادی بر توزیع درآمد بر رشد اقتصادی، از تاثیر رشد اقتصادی بر توزیع درآمد تفکیک شده است.

الف - تاثیر توزیع درآمد بر رشد اقتصادی: محور ادبیات تجربی پی از جنگ را در زمینه‌ی تاثیرگذاری توزیع درآمد بر رشد اقتصادی، فرضیه‌ی «کوزنتس» درباره‌ی افزایش نابرابری در مراحل اولیه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و کاهش تصاعدی آن در مراحل بعد تشکیل می‌دهد. سرچشمه‌ی این نابرابری را مهاجرت خیل گسترده‌ی روستاییان به مناطق شهری و شکاف درآمد میان بورژوازی نوپا و زحمتکشان تشکیل می‌دهد. وقتی تعداد این مهاجران از نیاز صنایع نوپای شهری به نیروی کار فراتر رود، بی‌عدالتی در جامعه تشدید می‌شود.

اما، تجربیات عملی، فرضیه‌ی کوزنتس را چندان تایید نمی‌کند، موارد بسیاری را می‌توان برشمرد که عکس این فرضیه به‌وقوع پیوسته است. اکنون فرض بر آن است که رشد اقتصادی، لازمه‌ی کاهش نابرابری و فقر است، اگرچه تاثیر آن (به‌ویژه در کوتاه مدت) چندان مشهود و ملموس نیست. در عین حال، بررسی‌های موجود نشان می‌دهد که تاثیر رشد اقتصادی بر کاهش فقر در جهان سوم، تاکنون چندان چشم‌گیر نبوده است. تعداد فقرا در جهان رو به توسعه، هم‌چنان رو به افزایش است و پیشرفت‌های اقتصادی دهه‌ی گذشته نیز نتوانسته است این روند را متوقف کند.

بنابراین رشد اقتصادی، اگرچه شرط لازم برای مبارزه با فقر و نابرابری (در بلند مدت) است اما، شرط کافی نیست. تجربیات طیف گسترده‌ای از کشورها، با سطوح متفاوت توسعه‌ی اقتصادی، خود گواه این مدعاست. اما، کشورهای تازه صنعتی شده‌ی شرق آسیا، دارای تجربه‌ی گران‌قیمتی در این زمینه هستند. ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، و تحت زمامداری مقام‌های اشغالگر، اصطلاحات ارضی را به‌انجام رسانید و بهبود

وضع کشاورزی در سال‌های بعد، سرانجام به‌محو فقر در روستاهای این کشور انجامید. دولت ژاپن به‌سرعت سیستم آموزش عمومی را تقویت و اصلاح کرد و تاکید خود را بر آموزش دبستان و دبیرستان قرار داد. به‌موازات این سیاست، برنامه‌ی جامع تامین اجتماعی و خدمات بهداشتی به‌اجرا درآمد. اکنون ۹۰ درصد مردم ژاپن خود را وابسته به طبقه‌ی متوسط می‌دانند.

در برخی از کشورهای آسیایی، توزیع مجدد مزایای حاصل از رشد اقتصادی در اثر بروز جنبش‌های اجتماعی خشونت‌آمیز میسر شد. فیلیپین یکی از نمونه‌های متاخر این مورد است. این کشور توانسته است با وجود سال‌ها رشد کند اقتصاد، در زمینه‌ی کاهش فقر به موفقیت‌های شایان نایل شود. علت این امر نیز مبارزه‌ی پیگیرانه‌ی جنبش‌های اجتماعی، قومی و کارگری در این کشور است. این جنبش‌ها در کره نیز از قدرت فراوان برخوردار بوده و تاکنون به موفقیت‌های بزرگی نیز نایل آمده‌اند.

خلاصه این که، تجربه‌ی جهان نشان می‌دهد که رشد اقتصادی بر مبنای سیاست بازار، خود به‌خود موجب کاهش نابرابری و فقر نمی‌شود. مداخله‌ی دولت در حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و تامین مشارکت آن‌ها در امور اقتصادی، لازمه‌ی مبارزه با فقر و بی‌عدالتی به‌ویژه در جهان رو به توسعه است.

ب) تاثیر رشد اقتصاد بر توزیع در آمد: نتولیرال‌ها معتقدند که نابرابری در کوتاه مدت، لازمه‌ی نیل به رشد اقتصادی و برابری اجتماعی اقتصادی در آینده است. زیرا مزایای رشد اقتصادی سرانجام (دیر یا زود) به‌سوی طبقات پایینی جامعه سرازیر می‌شود. از سوی دیگر، سیاست‌های توزیع مجدد، انگیزه‌ی کار و سرمایه‌گذاری را سلب کرده و تاثیر منفی بر رشد اقتصادی برجای می‌گذارد.

اما، شواهد تجربی، خلاف این فرضیه را به‌اثبات می‌رسانند. افزایش نابرابری و فقر طی دهه‌های پایانی سده‌ی بیستم در آمریکا و انگلیس، خودگواه این مدعا است. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، وضع توزیع درآمد در اغلب کشورهای صنعتی جهان رو به‌وخامت گذاشت. افزایش بیکاری و تعمیق شکاف درآمد هنگامی به‌وقوع پیوست که اغلب این کشورها دوران رونق اقتصادی را پشت‌سر می‌گذاشتند. در برخی از دمکراسی‌های صنعتی کوچک‌تر مانند ایرلند، سطح نازل

دستمزدها در کنار بیکاری گسترده، موجب افزایش فقر در جامعه شده است. بررسی‌های تجربی نشان می‌دهد که میان رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی رابطه‌ای نزدیک وجود دارد. کشورهای چون ژاپن، فنلاند، آلمان، هلند، بلژیک و سوئد که از وضعیت عادلانه‌تر توزیع درآمد نسبت به دیگر دموکراسی‌های صنعتی برخوردارند، از نرخ رشد بهره‌وری بالاتری نیز بهره‌مند هستند. نرخ رشد بهره‌وری در کشورهایی چون زلاندنو، استرالیا، سوئیس، و آمریکا به مراتب پایین‌تر از کشورهای فوق است. بررسی‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که این حکم در مورد کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، به‌طور یکسان صادق است.

از سوی دیگر، یک دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که معتقد است، بی‌عدالتی اقتصادی و گسترش فقر موجب کاهش تقاضا می‌شود که این امر خود رشد پایدار را در بلندمدت به مخاطره می‌افکند. به‌علاوه، جامعه‌ای که شکاف در آن تعمیق شده است، باید هزینه‌ی سنگینی را برای توزیع مجدد درآمد بپردازد و بخشی بزرگ از منابع خود را به ترتیبات ایجاد کننده‌ی نظم و تقویت کننده‌ی قانون اختصاص دهد.

۵- نتیجه

طی دهه‌ی گذشته، آهنگ جهانی شدن تسریع شد و بیکاری، نابرابری و فقر نیز مقیاسی جهانی به‌خود گرفت. تجربه‌ی جهانی نشان می‌دهد که رشد اقتصادی، لازمه‌ی امحای فقر است. اما، ارتباط میان این دو به‌طور خودکار برقرار نخواهد شد. بلکه از استراتژی توسعه‌ی هرکشور خاص و شرایط اجتماعی اقتصادی مشخص هرکشور تاثیر می‌پذیرد. محور این استراتژی را حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و شریک ساختن آن‌ها در مزایای حاصل از رشد اقتصادی تشکیل می‌دهد. اولویت را در سیاست‌گذاری‌های دولت باید برای آموزش، خدمات بهداشتی و دیگر هزینه‌های اجتماعی قایل شد. این استراتژی فقر ستیزانه، در بلند مدت، تاثیر قاطع خود را بر رشد اقتصادی برجای خواهد گذاشت. در این جاست که عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی پایدار درهم گره می‌خورد.

از: World development :